

تفسیری ساده و روشن از کتاب و سنت

حجة الاسلام سید محمد تقی حکیم

مدرس حوزه و دانشگاه

(از ص ۹۳ تا ۱۰۶)

چکیده :

کتاب، سنت، اجماع و عقل، منابع فقه هستند که فقها و اصولیین حجیت آنها را مسلم دانسته و بدون هیچ گونه اختلاف نظری، احکام شرعی فرعی را با استناد به آنها استنباط می‌کنند. ولی در قرن یازدهم هجری گروهی بنام اخباریین حجیت ظواهر قرآن را مشروط دانسته و حجیت اجماع و عقل را نپذیرفتند. اصولیین نظریه این گروه را مردود دانسته و با دلیل و برهان، حجیت چهار منبع یاد شده را ثابت می‌کنند. از طرفی، اصولیین در مقابل افرادی که «سنت» را اختصاص به سنت پیامبر (ص) می‌دانند با تکیه بر ادله نقلی و عقلی «سنت» را تعمیم داده و شامل سنت نبوی و ائمه هر دو می‌دانند.

واژه‌های کلیدی: منابع فقه، کتاب، سنت، احکام، سنت نبوی.

مقدمه:

کلمه کتاب و سنت در علوم عقلی و نقلی فراوان به کار رفته است. کتاب (قرآن) اصل و ریشه همه معارف اسلامی است و آنچه که پیامبر اسلام (ص) و ائمه طاهرين (ع) درباره قرآن توضیح داده و یا مستقلاً در مورد تعالیم اسلام بیان فرموده‌اند به عنوان «سنت» شناخته شده است.

نظر به اهمیت کتاب و سنت و نقش آنها در استنباط و تشخیص احکام شرعی، دانشمندان اسلامی و کارشناسان مسائل دینی از جنبه‌های مختلف درباره این دو منبع سرشار و فیض بخش تحقیقات ارزنده‌ای بعمل آورده‌اند. در این مقاله ابعادی از این دو اصل به زبان ساده و در سطحی که همگان بتوانند استفاده کنند. مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

کتاب و سنت

احکام و تعالیم دین اسلام بر چهار پایه استوار است که آنها را «منابع فقه» یا «ادله اربعه - دلیلهای چهارگانه» می‌نامند و آنها عبارتند از:

۱- کتاب، یعنی قرآن.

۲- سنت، یعنی قول، فعل و تقریر معصوم (پیامبر یا امام).

۳- اجماع، یعنی فقها و مراجع تقلید، متفقاً حکمی صادر نمایند که در این صورت اجراء و عمل به آن حکم واجب می‌شود.

۴- عقل، یعنی به کار بردن عقل برای بدست آوردن حکم خدا. (حیدری، ج ۱، ص ۱۴)
بنابراین ممکن است دلیل حکمی، آیه قرآن باشد. مانند قصاص که دلیل آن چند آیه از جمله آیه زیر است (بقره / ۱۷۸).

یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتل الحر بالحر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان. (بقره / ۱۷۸)
و ممکن است دلیل حکمی سنت باشد، مانند اینکه نمازگزار در رکعت سوم و

چهارم، مخیر است بین قرائت حمد و تسبیحات اربعه، بدلیل اخبار، از جمله روایت موثق ابن حنظله از امام صادق (ع). (طباطبائی حکیم، ج ۶، ص ۲۵۲) و ممکن است دلیل حکمی عقل باشد. مانند اینکه واجب است مکلف، در مورد احکام شرعی یا مجتهد باشد یا مقلد یا محتاط، بدلیل حکم عقل بر مبنای وجوب شکر منعم. (همو، ج ۱، ص ۶)

و ممکن است دلیل حکمی اجماع باشد. مانند اینکه تقلید در اصول دین جائز نیست، بدلیل اجماع. (همو، ج ۱، ص ۱۰۳)

و امکان دارد حکمی دو یا سه دلیل از ادله اربعه یا همه چهار دلیل را داشته باشند، مانند حکم قصاص که علاوه بر آیات قرآن، اجماع و سنت متواتر نیز دلیل آن می باشد. (نجفی، ج ۴۲، ص ۷)

کتاب

قرآن از صدر اسلام تاکنون همواره مورد عنایت فقها بوده و در صدر منابع فقه (احکام عملی اسلام) قرار داشته و خواهد داشت. ولی تقریباً مقارن با ظهور صفویه در ایران اخباریین ظهور کردند و اظهار داشتند که قرآن مخصوص پیامبر (ص) و امام (ع) است و دیگران حق استفاده از آن را ندارند. (مطهری، ص ۱۲) اخباریین در مورد اثبات نظر خود چند دلیل آورده‌اند. از آن جمله:

اخباری که نهی از تفسیر به رای می‌کند. مانند "من فسر القرآن براءیه فقد افتری علی الله الکذب - کسی که قرآن را به رای خود تفسیر کرد، بر خدا دروغ بسته است."

ممکن است در جواب آنها گفته شود: اولاً در مقابل این اخبار، اخباری وجود دارد که تفسیر و ارجاع همه قرآن را جایز می‌دانند. ثانیاً منظور از این اخبار، نهی کسانی است که در تفسیر به قرآن بویژه مشکلات آن، به رای خود اعتماد و به استنباطات شخصی خود اکتفا نمایند و به اهل ذکر که عارف به ناسخ، منسوخ، عام، خاص، ظاهر و باطن قرآن هستند رجوع ننمایند. اما آنچه اصولیون در مقابل اخباریین جایز می‌دانند، آنست که به بعضی از آیات احکام که معنای آنها ظاهر باشد و بعد از فحص و دقت در آیات دیگر و

اخبار معصومان، مفسر، شارح، ناسخ، و مخصصی برای آن آیات، پیدا نکنند، تمسک نمایند.

اصولیون برای اثبات نظر خود یا به تعبیر دیگر برای حجیت ظواهر قرآن، سه دلیل آورده‌اند:

- ۱- اخباری که امر به تمسک به قرآن دارند، مانند اخبار ثقلین.
- ۲- اخباری که در مورد احادیث متعارض، دستور داده‌اند آنها را بر قرآن عرضه کنید.
- ۳- اخباری که راهنمایی کرده‌اند که چگونه احکام از قرآن استنباط شود. مانند این خبر: شخصی خدمت امام صادق (ع) عرض کرد، کسی لغزیده و بر زمین خورده و ناخن او افتاده است و برانگشت خود زهره گذارده است. چگونه باید وضو بگیرد؟ امام صادق (ع) فرمود: این مسئله و مانند آن از کتاب خدا معلوم می‌شود: «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج - و خدا در دین، کار دشواری بر شما قرار نداده است» (حج / ۷۸). باید روی آن مسح کند. (حیدری، ج ۲، ص ۱۴۲)

سنت

"سنت" از لحاظ لغت به معنی "روش" (معین، ج ۲، ص ۱۹۲۷) و در اصطلاح فقها: قول یا فعل یا تقریر پیامبر است و منشاء این اصطلاح امر پیامبر (ص) است که فرمود: "از سنت من تبعیت کنید".

بنابراین هنگامی که کلمه "سنت" به کار می‌رود، بدون اینکه به شخص خاصی نسبت داده شود، منظور بیان کننده حکمی از احکامی است که از جانب پیامبر صادر شده، خواه آن مبین، گفتار پیامبر باشد یا عمل و یا تقریر او. (مظفر، ج ۳، ص ۶۱)

از نظر شیعه:

نظر به اینکه در نزد فقهای شیعه ثابت شده که سنت ائمه معصومین همانند سنت پیامبر (ص) برای مردم حجت و واجب الاتباع است، اصطلاح سنت را تعمیم داده و آنرا شامل قول، فعل و تقریر هر یک از معصومان می‌دانند.

با این ترتیب، سنت به اصطلاح فقهای شیعه قول یا فعل یا تقریر معصوم (پیامبر یا امام) است و سرّ این مطلب آنست که امامان از قبیل راویان و محدثان که از پیامبر روایت می‌کنند، نیستند تا از جهت آنکه افراد مورد اعتمادی هستند گفتارشان حجت باشد، بلکه بواسطه آنست که آنان طبق تصریح پیامبر (ص)، از جانب خداوند منصوب شده‌اند تا احکام واقعی را به مردم تبلیغ کنند.

بنابراین، آنان حکمی جز احکام واقعی الهی صادر نمی‌کنند و کیفیت دریافت حکم خدا برای آنان از طریق الهام است، همچنانکه برای پیامبر از طریق وحی است و یا از راه دریافت از معصوم پیش از خودشان، همچنانکه علی (ع) فرمود:

«علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب من العلم ینفتح لی من کل باب الف باب - پیامبر خدا (ص) هزار در از علم به من آموخت که از هر دری هزار در برای من باز می‌شود.» با این ترتیب بیان احکام از سوی امامان از نوع روایت و یا از نوع اجتهاد در رای و استنباط از مدارک نیست، بلکه آنان خود مدرک هستند و گفتارشان سنت است نه بیان‌کننده "سنت".

اگر سؤال شود با آنکه امامان خود مستقلاً ماخذ احکام شرع مقدس اسلام هستند و هر چه گفتند احکام واقعی است، ولی با وجود این می‌بینیم گاهی روایات و احادیثی را از زبان پیامبر (ص) نقل کرده‌اند؟

در جواب باید گفت روایت گفتار پیامبر (ص) به وسیله امامان برای چند منظور بوده:

۱- به خاطر بازگو کردن عین کلام پیامبر.

۲- به جهت اقامه دلیل برای اقناع طرف.

۳- برای اهداف دیگری غیر از دو هدف یاد شده (مظفر، ج ۳، ص ۶۱)

قول، فعل و تقریر:

منظور از "قول" گفتار پیامبر (ص) یا امام است که بیان‌کننده حکمی باشد.

منظور از "فعل" آنست که پیامبر یا امام عملاً به مردم نشان داده‌اند که کاری را به چه

نحو انجام دهند، مانند وضو، نماز، حج و عبادات دیگر که پیامبر (ص) یا امام (ع) انجام

داده‌اند و فقها آنها را دلیل قرار می‌دهند.

منظور از تقریر آنست که شخصی در حضور پیامبر (ص) یا امام عملی انجام دهد و آنان ساکت بمانند و بر او ایراد نکنند و معلوم باشد که راضی به آن کار و نحوه آن می‌باشند، به شرط آنکه پیامبر (ص) یا امام به عمل آن شخص توجه داشته باشند و آنرا به بینند و بدانند و در صورت خطا بتوانند آن شخص را آگاه کنند، به این معنی که پیامبر یا امام وقت بیان حقیقت را داشته باشند و مانعی همچون تقیه و یأس از ارشاد و آگاه کردن و مانند اینها در بین نباشد.

یا اینکه شخصی در حضور معصوم حکمی یا کیفیت عبادت یا معامله‌ای را بیان کند و معصوم بتواند اگر اشکالی در آن باشد برای او توضیح دهد ولی ساکت بماند که سکوت او اقرار، تصحیح و امضای آن خواهد بود (هم، ج ۳، ص ۶۶).

تکلیف ما چیست؟

ما که توفیق نداشته‌ایم، زمان پیامبر (ص) یا امام (ع) را درک کنیم تا از نزدیک با سه طریق نامبرده یا بعضی از آنها وظیفه خود را تشخیص دهیم، بایستی از گفتار افراد مورد اطمینانی که در زمان پیامبر (ص) یا امام بوده‌اند و مطالبی از آن بزرگواران برای ما نقل کرده‌اند، استفاده کنیم و آنها را پذیرفته و بکار بندیم. گفتار راویان، قول یا فعل یا تقریر پیامبر (ص) یا امام را برای ما بیان می‌کنند و منظور از گفتار راویان، همان "حدیث" است (هم، ج ۳، ص ۶۲).

به چه دلیل:

سؤال: به چه دلیل حدیث پیامبر (ص) برای ما حجت و واجب الاتباع است؟
 خوب بود. قرآن که برای هدایت مردم نازل شده و همه چیز را ولو به طور کلی بیان داشته، صریحاً دستور می‌داد که هر چه از قرآن نفهمیدید و احتیاج به توضیح داشت و بایستی شکافته شود تا تکلیف روشن شود، آنرا از پیامبر پرسید یا اینکه پیامبر به شما می‌گوید و شما باید از او اطاعت کنید و بپذیرید و طبق گفته او عمل نمائید.

جواب: اولاً همچنانکه در تفسیر سنت گفته شد، حدیث پیامبر یکی از ارکان احکام اسلام و پیروی از آن واجب است و ثانیاً قرآن کریم همین مطلب را صریحاً بیان فرموده است.

اینک آیاتی که در این زمینه نازل شده در اینجا می آوریم:

۱- قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم والله غفور رحيم.
(آل عمران / ۳۱)

بگو (ای پیامبر) اگر خدا را دوست می دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۲- قل اطيعوا الله و الرسول فان تولوا فان الله لا يحب الكافرين. (آل عمران / ۳۲)
بگو (ای پیامبر) خدا و رسول را اطاعت کنید و اگر سرپیچی کنید (کافر شوند) خدا کافران را دوست نمی دارد.

۳- يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم فان تنازعتم فى شىء فردوه الى الله و الرسول ان كنتم تومنون بالله و اليوم الاخر ذلك خير و احسن تاويلًا. (نساء / ۵۹)

ای مؤمنان، خدا، پیامبر و صاحبان امر را اطاعت کنید و اگر در چیزی نزاع نمودید، آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید، اگر ایمان به خدا و روز قیامت دارید، آن (ارجاع به خدا و پیامبر) برای شما بهتر و خوش عاقبت تر است.

۴- الذين يتبعون الرسول النبى الا من الذين يجدونه مكتوباً عندهم فى التوراة و الانجيل يأمرهم بالمعروف و ينهيه عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم اصرهم و الاغلال التى كانت عليهم فالذين امنوا به و عزروه و نصروه و ابتعوا النور الذى انزل معه اولئك هم المفلحون. (اعراف / ۱۵۷)

کسانی که از فرستاده (خدا) و پیامبر می (درس نخوانده، اهل مکه، از میان توده برخاسته) (طبرسی، ج ۴، ص ۴۸۷) پیروی می کنند که نشان او را در تورات و انجیل که نزد خودشان است می یابند و آنانرا به معروف امر می کند و از منکر باز می دارد و پاکیزه ها را

برای آنان حلال و پلیدیها را بر آنان حرام می نماید و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود بر می دارد، آنانکه به او ایمان آوردند و حمایت و یاریش کردند و از نوری (قرآن) که با او نازل شده پیروی نمودند، رستگارانند.

۵- قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً الذی له ملک السموات والارض لا اله الا هو یمیث فامنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی یومن بالله وکلماته واتبعوه لعلکم تهتدون. (اعراف / ۱۵۸)

بگو، ای مردم، من فرستاده خدا به سوی شمایم، خدائی که حکومت آسمانها و زمین از آن اوست و خدائی جز او نیست، زنده می کند و می میراند، پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش، آن پیامبر "امی" که ایمان به خدا و سخنانش دارد. از او پیروی کنید تا هدایت شوید.

۶- و ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا (حشر / ۷).

آنچه را که پیامبر (ص) به شما امر می کند بگیرید (و عمل کنید) و از آنچه شما را نهی می کند، خودداری نمائید.

امامان چگونه؟

متوجه شدیم که طبق آیات قرآن، پیروی از پیامبر واجب و اطاعت از دستورات او فرض است و در ما نتیجه احادیثی را که از پیامبر رسیده با معیارهای موجود می پذیریم، اما درباره امامان چگونه؟ آیا دلیلی داریم که به استناد آن دلیل، اطاعت از آنان واجب باشد؟ و آیا آن دلیل همانند دلیل تبعیت از پیامبر، از قرآن مجید می باشد؟

جواب: اولاً همانطوری که در معنی "سنت" گفتیم حدیث امامان مستقلاً برای ما حجت است و ثانیاً اگر خواسته باشیم آنها را به پیامبر مرتبط ساخته و از طریق آن حضرت، واجب الاتباع بدانیم می توانیم به این ترتیب استدلال کنیم که قرآن دستور داده از پیامبر اطاعت کنیم و شخص پیامبر طبق دلائلی که در این بخش می آید، امامان معصوم را جانشینان خود معرفی نموده و پیروی از آنان را واجب دانسته است. بنابراین غیر

مستقیم، قرآن، اطاعت از امامان معصوم را فرض نموده است.

اینک گفتار پیامبر (ص) در باره امامان:

۱- انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتُم بهمالن تضلوا ابدا. من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم: کتاب خدا (قرآن) و عترت، یعنی خانواده ام، اگر به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نمی شوید. (فندوزی، ص ۳۵)

۲- عن جابر بن یزید الجعفی قال سمعت جابر بن عبدالله الانصاری یقول قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

إنَّ اوصیائی و ائمة المسلمین من بعدی اولهم علی ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف بالباقر سترکه یا جابر فاذا لقیته فاقرأه منی السلام ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم القائم. اسمه اسمی و کنیته کنیتی، ابن الحسن بن علی ذاک الذی یفتح الله تبارک و تعالی علی یدیه مشارق الارض و مغاربها ذاک الذی یغیب عن اولیائه غیبة لا یثبت علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه لایمان، قال جابر فقلت یا رسول الله فهل للناس الانتفاع به فی غیبه؟ فقال ای والذی بعثنی بالنبوة انهم یتضییون بنور ولایته فی غیبه کانتفاع الناس بالشمس و ان سترها سحاب.

جابر پسر یزید جعفی گفت: شنیدم جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر (ص) به من فرمود: اوصیاء من و پیشوایان مسلمانان پس از من اینانند، اول آنان علی بعد حسن بعد حسین بعد علی بن الحسین بعد محمد بن علی معروف به باقر، ای جابر او را خواهی دید، هر وقت او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان. بعد جعفر بن محمد، بعد موسی بن جعفر، بعد علی بن موسی بعد محمد بن علی، بعد علی بن محمد، بعد حسن بن علی، بعد قائم، که نام او نام من و کنیه او کنیه من است، پسر حسن بن علی آن کسی است که خداوند تبارک و تعالی شرق و غرب جهان را بدست او فتح می کند و اوست که غیبتی طولانی دارد و جزافرادی که خداوند قلب آنان را در استواری ایمان، آزمایش کرده بر امامت او ثابت قدم نخواهند ماند. جابر عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا

مردم در حال غیبت او از او استفاده می‌کنند؟

پیامبر (ص) فرمود: آری به خدائی که مرا به نبوت برانگیخته، در غیبت وی از نور ولایتش روشنی می‌گیرند، همچنانکه مردم از خورشید زیر ابر، بهره می‌برند. (همو، ص ۴۹۴)

عقل حکم می‌کند

طبق شهادت دوست و دشمن، امامان ما در هر زمان از لحاظ ایمان، اخلاق و معلومات، افراد فوق العاده‌ای بوده‌اند و حتی دانشمندان آن عصر، محتاج به علم و دانش آنان بوده‌اند و از علوم آنان بهره‌مند می‌شدند.

عقل حکم می‌کند که باید چنین افراد آگاهی در جامعه مقتدای مردم باشند و اجتماع از گفتار آنان پیروی کند و حدیث آنان را بشنود و عمل نماید.

اینک شهادت شخص پیامبر، بعضی از بزرگان، چند تن از صحابه، خلفاء، امامان اهل سنت (پیشوایان مذاهب چهارگانه) و سایرین در این باره:

۱- پیامبر اکرم (ص) فرمود: اعلم امتی علی - داناترین امت من علی است. (همو، ص ۷۰)

۲- عبدالله بن عباس نقل می‌کند: علی بن ابیطالب، در شبی مهتاب دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد و فرمود بخوان ای عبدالله! من آیه بسم الله الرحمن الرحیم را خواندم. علی تا هنگام طلوع فجر از اسرار باء بسم الله برایم بیان داشت. (همو، ص ۶۹)

۳- ابن مسعود گفت: قرآن بر هفت حرف نازل شده و دارای ظاهر و باطنی است و علم قرآن چه ظاهر و چه باطن آن، نزد علی است. (همو، ص ۷۰)

۴- عایشه پرسید: چه کسی در مورد روزه روز عاشورا به شما فتوای داد؟ گفتند: علی، عایشه گفت آری او از همه مردم به سنت پیامبر داناتر است. (طبری، احمد، ص ۷۸)

۵- از عایشه پرسیدند: مسح بر چکمه چه صورتی دارد؟ عایشه گفت: از علی بپرسید. (همو، ص ۷۹)

۶- ابوبکر گفت: اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم - پشیمانی مرا از خلافت بپذیرید، زیرا با بودن علی در میان شما، من بهترین شما نیستم. (طبری، عمادالدین، ج ۱، ص ۳۰۲)

۷- عمر گفت: علی افضانا - قضاوت علی از همه ما بهتر و عادلانه‌تر است. (ابن عبدالبر،

۸- عمر گفت: لولا علی لهلك عمر - اگر علی نبود عمر هلاک می شد. (ابن ابی الحدید، ج ۱،

ص ۱۸)

۹- عمر گفت: لا بقیت لعضلة لیس لها ابوالحسن - نباشم آن روزی که مشکلی پیش

بیاید و علی برای حل آن نباشد. (هم، ج ۱، ص ۱۸)

۱۰- مردی به نزد معاویه آمد و مسئله‌ای از او پرسید، معاویه گفت این مسئله را از

علی بپرس که او داناتر است، آن مرد گفت ای امیرالمومنین جواب تو از آن مسئله از

جواب علی نزد من بهتر است. معاویه گفت: "بد چیزی گفتم، از مردی مانند علی

خوشت نیامده است که پیامبر او را به فراوانی دانش ستوده و به او گفته است: «تو نسبت

به من بمنزله هارون نسبت به موسی هستی، جز اینکه پیامبری پس از من نیست» عمر

هر موقع مشکلی برای او پیش می آمد از علی (ع) می پرسید. (طبری، احمد، ص ۷۹)

۱۱- معاویه دوم پسر یزید گفت: این خلافت «حبل الله» متعال است و جدم معاویه با

کسی که اهل این مقام و شایسته تر از او بود، یعنی علی بن ابی طالب - خدا از او راضی

باد، به مخالفت و مبارزه پرداخت و کارهایی که می دانید انجام داد، تا مرگش فرا رسید و

در قبرش مرهون گناهان خود گردید. (قندوزی، ص ۳۲۷)

۱۲- منصور دوانیقی شبی به وزیر خود گفت: امام صادق را نزد من حاضر کن تا او را

به قتل برسانم، وزیر گفت: او مردی است که از دنیا روی گردانیده و به عبادت خدا

اشتغال ورزیده است و ضرری به تو نمی رساند. منصور گفت: خیال می کنی، تو تنها

قائل به امامت او هستی، به خدا سوگند وی امام تو و امام من و امام همه مردم

است. (هم، ص ۳۸۱)

۱۳- هارون الرشید درباره امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع)، به فرزندان خود

گفت: این شخص، امام مردم و حجت خدا و خلیفه خدا بر بندگانش می باشد. من در

ظاهر امام مردم هستم که به غلبه و قهر به این مقام رسیده‌ام، اما به خدا سوگند او از من و

دیگر مردم به جانشینی پیامبر سزاوارتر است. ولی به خدا سوگند اگر درباره خلافت با

من مبارزه کند، چشمهای او را بیرون می آورم. چه سلطنت و ملک عقیم (نازا) است (هم، ص ۳۸۳).

۱۴- هارون در جای دیگر به فرزندش مأمون می گوید: این (امام موسی کاظم) وارث علم پیامبران است. اگر علم صحیح می خواهی، نزد این شخص خواهی یافت.

مأمون می گوید: از آن هنگام محبت موسی بن جعفر در قلبم جا گرفت. (هم، ص ۳۸۳)

۱۵- هنگامی که مأمون خواست ولایت عهدی خویش را به حضرت رضا (ع) واگذارد، بنی عباس بر آشفتنند و طی نامه ای مأمون را از این کار برحذر داشتند. مأمون در قسمتی از جواب نامه بنی عباس نوشت: هیچکس همچون علی بن ابیطالب از پیامبر (ص) پشتیبانی نکرد، آری جهاد علی در راه خدا بیشتر و درک و فهم وی از دستورات دین خدا زیاده از دیگران بود.

خداوند همه ستایشها و آیات ستایشگر را در باره او گرد آورده، ما بنی عباس و فرزندان علی یکی بودیم تا اینکه خداوند خلافت را به ما رسانید، بر فرزندان علی سخت گرفتیم و بیش از آنچه بنی امیه از آنان کشتند، ما از آنان به کشتن دادیم. (هم، ص ۴۸۴)

۱۶- محمد بن ادریس شافعی یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت می گوید:

یا اهل بیت رسول الله حبکم	فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم القدر انکم	من لا یصلی علیکم لا صلوة له

ای خاندان پیامبر (ص) محبت شما واجب است که خدا در قرآن آنرا نازل فرمود، در عظمت شما همین بس که هر کس (در نماز) بر شما درود نفرستد، نمازش درست نیست. (هم، ص ۳۵۷)

۱۷- شافعی در جای دیگر می گوید: به من گفتند رافضی شده ای / در جواب گفتم نه، رافض در دین و اعتقاد نیست ولی من از بهترین امام و بهترین راهنما علی (ع) پیروی می کنم و اگر محبت خاندان پیامبر رافض (ترک دین) باشد، من ارفض مردم خواهم بود. (ص ۳۵۵)

۱۸- حسن بصری گفت: به خدا سوگند علی تبری رسا بر دشمنان خدا بود، علی ربانی این امت و دارای برتریها و سوابق درخشان بود، به امتیاز خویشاوندی با پیامبر (ص) ممتاز گشت، درباره دین خدا سستی نورزید و از سرزنش کسی اندوه نداشت و در مال خدا خیانت ننمود. (ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۱۱۱۰)

۱۹- از ابوحنیفه پرسیدند: فقیه ترین شخصی که دیده‌ای کیست؟ گفت: جعفر بن محمد، هنگامی که "منصور" خلیفه او را نزد خود آورد، مرا احضار نمود و گفت: ای ابوحنیفه، مردم شیفته "جعفر بن محمد" شده‌اند، مسائل مشکلی را از او بپرس. من چهل مسئله آماده کردم و در مجلسی که "منصور" در "حیره" فراهم آورده بود وارد شدم، دیدم جعفر بن محمد سمت راست خلیفه نشسته است، هنگامی او را نگریستم، چنان هیبتی از او در دلم جا گرفت که مانند آن هیبت از "منصور" در دلم وارد نشد، سلام کردم و نشستم، "منصور" رو به امام کرد و گفت: ای ابا عبدالله این ابوحنیفه است، امام فرمود آری او را می‌شناسم، سپس خلیفه به من گفت: ای ابوحنیفه مسائل خود را بر عبدالله عرضه کن، من یک یک مسائل را بر او عرضه داشتم و او جواب می‌داد و می‌گفت: رای شما اینست و اهل مدینه چنین می‌گویند و ما در این باره چه می‌گوئیم، گاهی نظر او در آن مسائل با نظر ما یکی بود و در پاره‌ای از آن مسائل فتوای او با ما و اهل مدینه مخالف بود.

سپس "ابوحنیفه" گفت: "آیا کسی که به اختلاف نظر مردم داناتر است اعلم مردم نیست؟" (ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۷۸)

۲۰- مالک بن انس می‌گوید: "برتر از امام صادق (ع) از لحاظ فضیلت، علم، عبادت و تقوی، هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در دل هیچ بشری خطور نکرده است." (بقال، ص ۴۰)

۲۱- احمد بن حنبل گفت: فضائلی که علی دارا است هیچ یک از اصحاب پیامبر خدا ندارد. (انطاکی، ص ۲۶۹)

نتیجه:

فقها و اصولیین از قرون گذشته تا کنون همواره کوشیده‌اند تا اساس احکام فقهی بویژه کتاب و سنت را مستحکم نگاه دارند و غبار اعتراض و تردید را از چهره آنها بزدایند و مقبولیت آنها را با دلیل و برهان به اثبات رسانند.

منابع:

- ۱- قرآن مجید
- ۲- ابن ابی الحدید، ابو حامد، شرح نهج البلاغه، داراحیاء الکتب العربیه، چاپ دوم، ۱۳۵۸ ه.ق.
- ۳- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، مکتبه الحیدریه فی النجف، ۱۳۷۵ ه.ق.
- ۴- ابن عبدالبر، ابی عمر یوسف، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، مکتبه نهضه مصر، مصر، بی تا.
- ۵- انطاکی، محمد مرعی الامین، لماذا اخترت مذهب الشیعه مذهب اهل البیت؟، ۱۳۸۲ ه.ق.
- ۶- بقال، عبدالحسین، دورالصادق (ع) فی: امامه الاسلام و المسلمین، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق.
- ۷- حیدری، علی نقی، اصول الاستنباط، مکتبه المفید، قم، ۱۴۱۰ ه.ق.
- ۸- طباطبائی حکیم، محسن، مستمسک العروة الوثقی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱، چاپ چهارم ۱۲۹۱ ه.ق، ج ۶، چاپ سوم، ۱۳۸۸ ه.ق.
- ۹- طبرسی، ابی علی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۷۳ ه.ق.
- ۱۰- طبری، احمد، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، مکتبه القدسی، قاهره، ۱۳۵۶ ه.ق.
- ۱۱- طبری، عماد الدین، کامل بهائی، کتابخانه مرتضوی، تهران، ۱۳۷۶ ه.ق.
- ۱۲- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده، مکتبه بصیرتی، قم، چاپ هشتم، ۱۳۸۵ ه.ق.
- ۱۳- مطهری، مرتضی، آشنائی با علوم اسلامی، اصول فقه، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۵۸.
- ۱۴- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، چاپ دوم، نجف، ۱۳۸۶ ه.ق.
- ۱۵- معین، محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۳.
- ۱۶- نجفی، محمد حسن، جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، بی تا.